

معرفت نفس در تفسیر المیزان

دکتر محمدجواد رودگر*

چکیده

هدف آفرینش انسان، عبادت خدای متعال و رسیدن به کمال مطلوب است، چنان که در سوره ذاریات آیه ۵۶ می‌فرماید: «و ما خلقت الجنَّ و الانس الا ليعبدون». بهترین راه شناخت پروردگار و عبادت او، شناخت خویشتن است چنان که در حدیث نبوی آمده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». نویسنده مقاله به کاوشی پیرامون معرفت نفس در تفسیر المیزان پرداخته و اثبات می‌کند که تنها عرفان کامل و سعادت‌بخش، عرفان ولایی و علوی است. طبق نظر علامه طباطبایی، شاه‌راه عرفان همانا خودشناسی و خودسازی است و بستر اصلی آفاق اندیشه‌های علامه در حوزه عرفان، آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم»^۱ می‌باشد و آن را کلید سلوک و شهود معرفی می‌نماید.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که مرحوم علامه، قرآن، احادیث و روایات را منبع مستقل و اصیلی برای عرفان جامع می‌دانند و عرفان قرآنی و اهل بیت علیهم‌السلام یعنی وصول به مقام شهود حق در عالم و آدم را بر روی همه آدمیان و طبقات و صنوف، گشوده می‌داند و هر کس را طبق ظرفیت وجودی، تلاش، جهاد و اجتهادش از حقایق معنوی بهره‌مند می‌نماید.

مقدمه

نام علامه طباطبایی رحمته‌الله با قرآن، عرفان و برهان، قرین بوده و اندیشه، انگیزه، عمل نورانی و الهی‌اش، همواره دریایی از حکمت ناب و عرفان زلال اسلام را در خاطره‌ها زنده و ماندگار می‌نماید. چه این که مرحوم علامه، قرآن شناس، عرفان شناس و فلسفه شناس بوده و مفسر، عارف و فیلسوف به معنای حقیقی کلمه بر او صادق است. از این رو حداقل تفتن به سه نکته ضروری می‌نماید:

* - دکتری عرفان، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج، مدیر گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، محقق و نویسنده.

الف) این که علامه غَوَاص اقیانوس بی‌کرانه قرآن کریم، آن هم اشراب شده از جام ولایت بوده است که قرآن را به قرآن و آیه را با آیه به تفسیر و تأویل کشاند و به راستی و درستی، احیاگر عرصه تفسیر جامع و اصیل، که همانا سیره تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به عنوان «مَنْ حُوطِبَ بِهِ» و «راسخان در علم»^۱ به شمار می‌آید و چه نیکو و توانمند و خالص از عهده چنین کاری کارستان و سترگ برآمده است و پس از سی سال تلاش قرآنی، تفسیر «المیزان» را به منصف ظهور رساند.

ب) علامه، عارفی کامل در عرفان علمی و عملی (عینی) بود. هم عرفان نظری را خوب فهمید و هم عرفان حقیقی و حقیقت عرفان را در ذهن، ذات، عمل و رفتارش پیاده کرد،^۲ هم صاحب نظر و هم صاحب بصیرت بود. هم از تحقیق عرفان خوب برآمد و هم در تحقق عرفان جامع و متین عمل کرد و شاید بخوبی بتوان طرح کرد که «رسالة الولاية» علامه طباطبایی رحمه الله ره‌آورد تحقیق و تحقق و سیر و سلوک علمی و عینی عرفان او بوده است و سفر نامه سلوکی اش قلمداد می‌شود.

ج) عرفان علامه، بیش از آن که رنگ و بوی صوفیانه و ملل و نحل مشارب عرفانی اساطین فن عرفان داشته باشد، عرفانی علوی و اهل بیته، یا عرفان ناب شیعی است. عرفان قرآنی و ولایی است که در سنت و سیره قولی، فعلی، بیانی و بنانی اش متجلی شده است و از این ره‌گذر، سرچشمه‌های^۳ زلال عرفان ناب اسلامی را باید در اندیشه، اشراق، قلم، قدم، قول و فعل علامه جستجو کرد و او را الگوی تمام عبار عرفان ولایی و اُسوة کم‌بَدیل عرفان ناب نبوی و علوی دانست که مشرب خاص عرفانی را احیا کرد و از معرفت نفس تا شریعت‌محوری و نیل به مقام ولایت را بر اساس و استوانه‌های سنگین و وزین قرآنی، سنت و سیره نبوی و علوی استوار ساخت.^۴ این مقاله، بر آن است تا چنین رهیافتی را از آن ره‌آورد ثقیل و ثمین، پیش روی اصحاب خرد و ارباب اُلباب نهد و راه برون‌رفتی را از عرفانهای مصطلح و معهود که بیشتر صبغه بشری دارند نه وحیانی و حتی رنگ و بوی منهای خدا و مبدأ و معاد گرفته‌اند، عرضه بدارد تا شاید بشر دورافتاده از اصل خویش، «باز جوید روزگار وصل خویش»، و آدمیان وامانده در وادی معنویت زمینی و خودساخته را که به نوعی همان خود

۱ - اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران است.

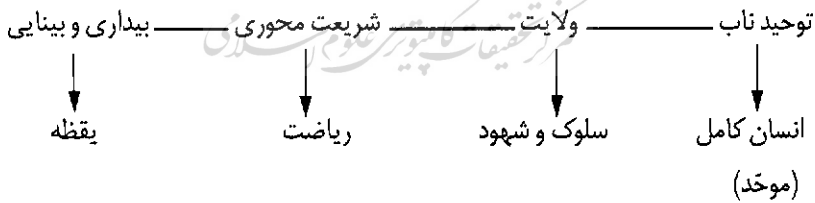
۲ - یادنامه علامه طباطبایی رحمه الله، انتشارات شفق، ج ۱، صص ۵۲ - ۵۱، «مرحوم علامه هم در عرفان نظری متجلی بود و هم در عرفان عملی متخلق بود...»

۳ - همان، ص ۵۲، «علامه طباطبایی رحمه الله بر آن بود که عرفان صحیح و برهان کامل در خدمت قرآنند و هرگز عرفان صحیح از قرآن جدا نیست...».

۴ - ر.ک: علامه حسن زاده، در آسمان معرفت، انتشارات تشیع، چاپ پنجم، ۱۳۷۹، صص ۵۶ - ۴۶.

بنیادی و خود تناقض نما است، به شریعه اصیل عرفان و معنویت ناب رهنمون گردد.

ناگفته پیداست که مقصد و مقصود، طرح، تحلیل و تبیین عرفان ناب اسلامی و وحیانی است و پاسخگویی به این پرسشهاست که آیا عرفان قرآنی و ولایی وجود دارد؟ آیا روش شناخت خود و ریاضت بر پایه و مایه شریعت، بهترین و نزدیکترین راه ممکن در وصول به حقیقت است؟ آیا راه ولایت (قرب، فنای فی الله، شهود حق) بر روی همگان باز است یا نه؟ و آیا تفسیر میزان حاوی معارف عرفانی و اندیشه‌های معنوی و سلوکی است؟ و به راستی در تفسیر میزان میزان تأثیر و تأثر عرفان چگونه بوده است؟... و از طرف دیگر به دنبال اثبات این فرضیه است که تنها عرفان کامل و سعادت بخش و کمال آور، (عرفان وحیانی) یا عرفان اهل بیته و ولایی یا عرفان علوی است و لا غیر، و چنین عرفانی، در باطن دین و شریعت منطوقی و مندرج است و راه نیل به عرفان تنها در سایه سار شجره طیبه دین و شاخ سار تنومند و پرثمر شریعت مبین و کامل اسلام ناب ممکن است که آن هم ریشه در فطرت و جان آدمی دارد و از درون خود انسان عبور می‌نماید و به بیان دیگر از چنین نموداری حکایت می‌کند:



و ما با توجه به آرای علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر شریف، وزین و قیم المیزان، بحث‌ها را بر محورها و شاخص‌های ذیل به رشته تحریر می‌آوریم:

- ۱- عرفان چیست؟ (چیستی عرفان).
 - ۲- شاه‌راه نیل به عرفان حقیقی کدام است؟
 - ۳- عناصر اصلی و مؤلفه‌های بنیادین عرفان ناب در تفسیر میزان چه چیزهایی هستند؟
 - ۴- آغاز و انجام عرفان اسلامی در تفسیر میزان چیست؟
- و اینک بحث عرفان و عرفان‌یابی در تفسیر میزان را با فراز بسیار والا و بالا از استاد علامه جوادی آملی در خصوص مطالب ژرف عرفانی مندرج در میزان آغاز می‌کنیم. ایشان مرقوم داشته‌اند:

«در خبایا و زوایای کتاب المیزان، مطالب ژرف عرفانی به طور مستور، نه مشهور و به صورت ستر، نه علن و به سبک اشارت، نه عبارت و به نحو اشراق نه اشراق، مطوی و مخزون و مکتوم و مکتون است که «لا یمسه آلا العارفون»^۱

چیستی عرفان (عرفان چیست؟)

اگر چه از عرفان تعریفی اصطلاحی و رسمی با واژه‌ها و اصطلاحات خاص خود که در کتب اساطین فن موجود است، در اذهان متداعی می‌شود و تمتای عقول و استدعای نفوس نیز، طرح و تبیین آن تعاریف و واژگان شناسی آنها می‌باشد که از دو جنبه تاریخی و محتوایی مورد بررسی قرار گیرند، لکن باید دانست که در این زمینه نیز علامه طباطبایی رحمته الله علیه اگر چه متفطن چنین فن قویم عرفانی و آگاه به همه جوانب تاریخی، واژگانی، تطورات و مراتب وجودی تصوف و عرفان و حتی فرق و طبقات آنها بوده است،^۲ اما در مباحث تفسیری و حکمی و عرفانی‌اش، هرگز از سبک قدما و شیوه نوشتاری آنها پیروی نکرد، بلکه بر مسلک قرآنی و منهج وحیانی، عرفان را امری درونی و فطری دانست که دین و عرفان از نسبت و پیوستگی و درهم تنیدگی عمیق و ژرفی برخوردارند و چون «دین» با فطرت و سرشت انسان هم‌آهنگ است و از طرفی دیگر «تبیاناً لكل شیء»^۳ می‌باشد، و همه نیازهای معنوی و مادی، دنیوی و اخروی آدمیان را دربر دارد و از هر آنچه که آدمی را به قلّه کمال و سعادت واقعی می‌رساند، فروگذار نکرده است و از طرف سوم، حقیقت انسان اگر شناخته گردد، بهترین، کاملترین و نزدیکترین راه رسیدن به عرفان حقیقی و حقیقت عرفانی است و هر انسانی به قدر ظرفیت وجودی‌اش و به میزان شناخت ابعاد وجودی خود و مجاهدت‌هایی که بر محور التزام به شریعت نورانی اسلام دارد، از عرفان برخوردار است. از این رو، مرقوم داشته‌اند:

«و من هنا يظهر أنّ العرفان ينتهي إلى أصل الدّين الفطري، إذ ليس هو بنفسه أمراً مستقلاً يدعو إلى الفطرة الانسانية، حتى ينتهي فروعه و أغصانها إلى أصل واحد، هو العرفان الفطري»^۴

پس، از منظر علامه، عرفان از رهگذر نفس و درون انسان، بر مدار دین که اجزای به هم پیوسته

۱ - جوادی آملی، تفسیر تسنیم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲ - ر.ک: سید محمدحسین طباطبایی رحمته الله علیه، تفسیر المیزان، ج ۶، صص ۱۹۴ - ۱۷۸؛ نیز ر.ک: شیعه در اسلام، ظهور شیعه، بررسی‌های اسلامی، مجموعه مقالات و...

۳ - نحل / ۸۹.

۴ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ص ۱۹۰.

عقاید، اخلاق و احکام عملی هستند، می‌گذرد تا سعادت حقیقی انسان را که همانا عبودیت و بندگی است، رقم بزند و انسان به قرب الهی و لقای ربّ نایل شود و مظاهر آسمای جمال و جلال خداوند سبحان گردد. از این رو، عرفان در افق اندیشه قرآنی علامه، همانا خودشناسی فراگیر و خداشناسی همه جانبه است، یا معنویت خواهی، خداگرایی، خداپرستی و بندگی خالصانه و وجهه الهی یافتن است یا هجرت از من فطری به سوی «فاطر السموات و الارض» و از خود رهیدن و به خدا پیوستن است. عرفان؛ یعنی خداگونه شدن، عرفان؛ یعنی رنگ خدا یافتن، عرفان یعنی فناشدگی انسان در خدا، به توحید ناب رسیدن، به منزلت ولیّ الله نایل گشتن و جهان خلقت و شریعت، جهان شریعت و شریعت جهان، غیب عالم و عالم غیب را جلوه خدا دیدن و همه عالم و آدم را تحت ولایت مطلقه الهیه شهود کردن، پس عرفان وحدت تجلی، وحدت شهود و وحدت وجود (وحدت شخصی وجود) را یافتن است که مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر «امانت الهی»، پس از نقل و نقد نظریه‌های مختلف مرقوم داشته‌اند:

«فقی أنّها الکمال الحاصل له من جهة التّلبّس بالاعتقاد و العمل الصّالح و سلوک سبیل الکمال بالارتقاء من حضيض المادّة الی أوج الاخلاص، الّذی هو أن یخلصه الله لنفسه، فلا یشارکة فیہ غیره، فیتولّی هو سبحانه تدبیر أمره و هو الولاية الالهیة. فالمراد بالامانة الولاية الالهیة...»^۱

یعنی انسان از راه ایمان عقلی، باورهای قلبی، عمل صالح و سیر و سلوک در مسیر کمال به تدریج در یک حرکت نهادی و جوهری از فرش به سوی عرش و از ماده به معنا و از قعر خاک تا اوج افلاک پرواز نماید و به گونه‌ای با طی مقامات و مراحل سلوکی به «خلوص فعلی» (مخلص) و «خلوص ذاتی» (مخلص) میرسد که همه چیز را تحت ولایت الهی می‌بیند و ولایت مطلقه را ساری و جاری در ملک و ملکوت مشاهده می‌نماید و آیا مگر عرفان غیر از این است؟ و یا در تفسیر توحید و ولایت از سوره تکوین استشهاد می‌کند که چگونه انسان سالک از علم به عین می‌رسد و همه کثرات را فانی دیده و اصالت را به یک وجود می‌دهد (اصالت وجود عرفانی) و می‌فرماید:^۲

«... و سپس از نعیم که راه قرب بنده به سوی خدا و ولایت است، از شما پرسش خواهد شد که در چه حدّ حجاب کثرت را کنار زدید و در وادی توحید قدم زدید!»^۳

۱- همان، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

۲- به تعبیر استاد علامه حسن زاده آملی «علامه فانی در ولایت بود» در آسمان معرفت، انتشارات تشیع، چاپ اول، ص ۶۲.

۳- سید محمد حسین حسینی تهرانی، مهر تابان، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ دوم،

در تفسیر شریف المیزان، (پس از این که نعیم را مطلق نعمت‌های الهی بر انسان دانسته‌اند) مرقوم داشته‌اند:

«و قد خلق الله تعالى الانسان و جعل غاية خلقته التي هي سعادته و منتهى كماله، التقرب العبودية اليه كما قال: «و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون»^۱ و هي الولاية الالهية لعبده و قد هيأ الله سبحانه له كلّ ما يسعد و ينفع به في سلوكه نحو الغاية التي خلق لها و هي النعم فاسبع عليه نعمه ظاهرةً و باطنيةً.»^۲

پس عرفان در نظرگاه علامه از چیستی‌هایی برخوردار است که با فطرت، دین، سرشت و شریعت عجیب و قرین گشته است و دارای مؤلفه‌های زیرساختی ذیل است:

۱- عرفان به نفس و بازگشت به حقیقت وجودی خود؛

۲- اعتقاد راسخ، اخلاق طیبه و عمل صالح داشتن؛

۳- شریعت‌شناسی و شریعت‌محوری (سیر و سلوک بر پایه و مایه شریعت الهی)؛

۴- خداشناسی فراگیر و همه‌جانبه تا نیل به توحید خالص؛

۵- رسیدن به مقام ولایت یعنی فهم و شهود ولایت الهیه ساری و جاری بر عالم و آدم؛

از این رو عرفانی که علامه از آن سخن به میان آورده است از آیات «علیکم أنفسکم»^۳ و «فی أنفسکم أفلا تبصرون»^۴ و «واعلموا أنّ الله یحول بین المرء و قلبه»^۵ سرچشمه می‌گیرد و حرکتی است از خود به سوی خدا و از من به سوی «هو» که «لا اله الا هو» و چه زیباست که علامه به مناسبت بحثی از «طی الارض» و آیات هشت‌گانه اول سوره طه می‌فرماید:

«... و این آیات بسیار عجیب است به خصوص آیه «الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی»،

چون این آیه تمام اسماء را در وجود مقدس حضرت حق جمع می‌کند و مانند جامعیت این

آیه در قرآن کریم نداریم.»^۶

پس علامه، عرفان و حیاتی، عرفان قرآنی و ولایی را از عبارت، اشارت، لطافت و حقیقت قرآن کریم استخراج و تبیین نموده‌اند و این حقیقتی گران‌سنگ است که عرفان از دل قرآن

۱۴۱۷(ق.)، ص ۲۱۹، مصاحبه تلمیذ با استاد.

۱- الذاریات/۵۶.

۲- علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۷.

۳- مائده/۱۰۵.

۴- التازعات/۲۱.

۵- انفال/۲۴.

۶- ر.ک: سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، ص ۳۷۱.

کریم استنباط و استخراج گردد.^۱

راه عرفان حقیقی

بنابر مطالب پیش گفته در تبیین چیستی عرفان و با تفرجی در تفسیر وزین و گران سنگ المیزان به دست می آید که از نظر کلیددار غیب و شهود و آیت جامع عرفان ناب؛ یعنی علامه طباطبایی رحمته الله علیه، شاه راه عرفان همانا خودشناسی و خودسازی است و بستر اصلی آفاق اندیشه های علامه در حوزه عرفان، آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم»^۲ می باشد. علامه در بخش های تفسیر آیه به آیه، بحث روایی و بحث علمی از عرفان و طرق سیر و سلوک و نقد عرفان های بشری آن را به تفسیر می کشاند و اگرچه در موارد مختلف بحث معرفت نفس را در ساحت عرفان ناب طرح و تبیین می نماید لکن در ذیل و ظلّ این آیه داد سخن سری می دهد و در رساله الولایه^۳ که در حقیقت سفرنامه سلوکی و معراج نامه اش می باشد، آن را کلید سلوک و شهود معرفی می نماید.^۴ استاد جوادی آملی نیز پس از استناد به آیه یادشده می نویسند:

«ومفادّه هو أنّ الانسان سالک الى الله و صائر الیه و لا یدلّ للسالک من الطريق، كما لا یدلّه من الغایه. و اما الطريق، فهی النفس و اما الغایه: فهی جنّة اللّقاء و لا طریق لها الا معرفة النفس و تزکیتها، و لا غایه للنفس الا لقاء خالقها و لذا اهتمّ به المحقّقون من القدما و غیرهم فی کتبهم القیمه و کذا فی سیرهم الظاهرة عن رجس الطبیعه.

و لقد کفانا فی التّعرض لهذا البّحث التّفیس سیدنا الاستاد الطّباطبائی فی کتایه التّیّم «المیزان فی تفسیر القرآن» فی موارد عدیة، سیّما فی ذیل الایة المشار الیها و کذا فی سائر تصانیفه الثّمینه، سیّما رساله المعموله فی الولایه.»^۵

ناگفته نماند علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون»^۶، سه عنصر اصلی عرفان و سیر و سلوک را مطرح می نماید که بسیار قابل تأمل و تحقیق و تدقیق است و آنها عبارتند از: الف- معرفت نفس (خودشناسی - خود آگاهی)، ب- محاسبیت نفس (خود نقدی)، ج- مراقبت نفس (خود نگهداری و خود یابی).

۱ - علامه عارف را کسی می دانست که «خلواتد را از سر مهر و محبت پرستش کند»، علامه سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، انتشارات جامعه مدرسین، زمستان ۱۳۶۲، صص ۱۰۴ - ۱۰.

۲ - مائده/۱۰۵.

۳ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولایه، پیشین، فصل سوّم و چهارم.

۴ - همان، فصل پنجم.

۵ - علامه جوادی آملی، علی بن موسی الرضا و القرآن الحکیم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۹۶.

۶ - حشر/۱۸.

چنانکه مرقوم داشته‌اند:

«المؤمنين الى أن يذكروا الله و لا ينسوه و ينظروا فى أعمالهم أتى على صلاحها و طلاحها يدور رحى حياتهم الآخرة فإراقبوا أعمالهم أن تكون صالحة خالصة لوجهه الكريم مراقبة مستمرة ثم يحاسبوا أنفسهم فيشكروا الله على ما عملوا من حسنة و يُؤيخوها و يجزوها على ما اقترفت من سيئة و يستغفروا و ذكر الله تعالى بما يليق بساحة عظمته و كبريائه من أسمائه الحسنى و صفاته الغلbia أتى بينها القرآن الكريم فى تعليمه هو السبيل التوحيد الذى ينتهى بسالكة الى كمال العبودية و لا كمال للانسان فوقه...»^۱

یعنی سه اصل خودآگاهی، خودنقدی و خودنگهداری را برای خودیابی و خدایابی در رسیدن به مقام «توحید» که بالاتر از آن معنایی نیست، مطرح می‌نماید و مگر عرفان غیر از «توحید» و «موحد»؛ یعنی خدای سبحان و انسان کامل است؟^۲ ما در این فراز از مقاله چند گزاره حکمی و عرفانی را از مجموعهٔ ابحاث تفسیری علامه طباطبایی رحمته الله علیه پیرامون «از خودشناسی و خود سازی تا خداشناسی، خداپاوری و خدایابی» که راه اصلی «عرفان» است و مرحوم علامه از استاد سیر و سلوکش در عرفان؛ یعنی مرحوم آیت الحق و العرفان، سید علی آقا قاضی رحمته الله علیه گرفته‌اند^۳، نقل می‌نماییم و بهره‌برداری و استفادۀ از آن گزاره‌ها که خود فرمول‌های سلوکی به شمار می‌روند را بر عهدهٔ خوانندگان فهیم و بصیر می‌نهیم:

مرکز تحقیقات متون علوم اسلامی

الف) گزارهٔ اول: خود را بشناس و خود را بیاب، که از آیهٔ «علیکم انفسکم»^۴ دریافت شده است و در آن حداقل چند نکتهٔ محوری وجود دارد:

۱- «خود» شناختنی است و خودشناسی ممکن است نه ممتنع و محال. مرحوم علامه پس از نقل نظریهٔ برخی علما که خودشناسی را در حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» محال یا تعلیق بر محال دانسته‌اند، آن را نقد می‌کند و قبول ندارد. چنانکه مرقوم داشته‌اند:

«و قد ذکر بعض العلماء: أنه من المحال، و مفادۀ استحالة معرفة النفس لاستحالة الاحاطة العلمیة بالله سبحانه، و رُدّ اولا بقوله صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فی روایة أخرى، أعرفکم بنفسه أعرفکم به و ثانیاً بأن الحدیث فسی معنی عکس النقیض لقوله تعالی: و لا تکنوا کالذین نسوا

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۱۶ و ۲۲۰ و ۲۸۷.

۲ - مرحوم علامه در فرازهای مهمی در میزان از توحید، چه توحید نظری و چه توحید عملی سخن به میان آورده‌اند، ج ۱، صص ۴۱۵ - ۳۹۳، ج ۴، صص ۳۵۳، ج ۶، صص ۱۷۵ - ۸۶، ج ۱۰، ص ۱۴۰، ج ۱۱، صص ۱۷۸ و ۲۷۷، ج ۱۲، صص ۲۶ و ۱۳۴ و ۲۷۸، ج ۱۷، صص ۲۷۸ و ۳۵۵، ج ۱۸، صص ۱۸۵، ج ۲۰، صص ۱۵۲.

۳ - علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، رسالهٔ لب الالباب.

۴ - مائده/۱۰۵.

اللّٰه فأنساهم أنفسهم»^۱

۲- معلوم می‌شود هنوز خویشتن‌شناسی نکرده‌ایم چه این که به خدا باوری و توحید ناب راه نیافته‌ایم. پس باید به اصل خود وصل شویم و رجعت و بازگشت به خویشتن پیدا نماییم که همه کمالات علمیّه و عملیّه در معرفت به نفس متجلی است چنانکه علامه مرقوم داشته‌اند:

«... ثمّ أمر المؤمنین فی قوله «علیکم أنفسکم» بلزوم أنفسهم کان فیہ دلالة علی أنّ نفس المؤمن هو الطّریق الّذی یؤمر بسلوکه و لزومه فإنّ الحثّ علی الطّریق إنّما یلائم الحثّ علی لزومه و التحذیر من ترکه لا علی لزوم سالک الطّریق کما نشاهده فی مثل قوله تعالی: «و أنّ هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السّبل فتفرق بکم عن سبیله»^۲

فأمره تعالی المؤمنین بلزوم معرفة أنفسهم فی مقام الحثّ علی التّحفظ علی طریق هدایتهم یفید أنّ الطّریق الّذی یجب علیهم سلوکه و لزومه، هو أنفسهم، فنفس المؤمن هو طریقہ الّذی یسلکه الی ربّه و هو طریق هداه و هو المنتهی به الی سعادتہ»^۳

۳- ضرورت خودشناسی به این معنا که خودشناسی یک ضرورت عقلی و معنوی است چه این که معرفت به نفس، فلاح، رستگاری، طریق سعادت و خوشبختی واقعی می‌باشد و چگونه است که پیرامون غیر خود به شناختن، تأمل و تأنی می‌پردازیم، اما در شناخت خود سهل‌انگاری و غفلت می‌ورزیم؟! آیا معنای حدیث «نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفة النفس»^۴؛ یعنی کسی که موفق به خودشناسی شده است، به پیروزی بزرگتر دست یافته و معنای حدیث: «من عرف نفسه، فقد انتهى الی غایة کلّ معرفة و علم»^۵ یعنی خودشناسی مایه دست‌یابی به غایت و منتهای هر شناخت و دانستن است نخواهد بود؟

۴- خودشناسی عامل تهذیب نفس، تجرّد از ما سوای الهی و رهایی از قید و بندهای نفسانی و خودخواهی‌های مذموم است و خود آزادی و آزادی حقیقی است چنانکه از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و تزّهما عن کلّ ما یبعدها و یوقها»^۶؛ یعنی عارف کسی است که خویشتن را شناخت و آن را آزاد از هر قید و زنجیری نموده است و آن را از هر آنچه از خدایش دور

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۶ صص ۱۷۰ - ۱۶۹ و ج ۱۹، صص ۲۲۰ - ۲۱۹، و رساله الولایه، فصل چهارم.

۲ - انعام / ۱۵۲.

۳ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولایه، پیشین، ص ۱۶۵.

۴ - شرح القرر و الدرر، ج ۶، ص ۱۷۲.

۵ - همان، ج ۵، ص ۴۰۵.

۶ - همان، ج ۲، ص ۴۸.

بدارد، پاک و منزه گردانید. پس خداشناسی مبنای خودسازی و خودسازی پایگاه اصلی خدایابی و تقرب به سوی خدای سبحان است.

اما نکته در اینجاست که انسان حداقل دارای دو «خود» است: ۱- خود حقیقی (خدایی، ملکوتی و رحمانی) ۲- خود پنداری که در حقیقت «ناخود» است و به جای «خود» نشست است و از خود خاکی و طبیعی نشأت می‌گیرد و انسان صالح باید به خود حقیقی اش معرفت یابد و آن را بستر حرکت جوهری اشتدادی اش در سلوک الی الله قرار دهد که شیخ محمود شبستری نیکو سروده‌اند:

مسافر چون بود رهرو کدام است	که را گویم که او مرد تمام است
دگر گفתי مسافر کیست در راه	کسی کو شد ز اصل خویش آگاه
مسافر آن بود کو بگذرد زود	ز خود صافی شود چون آتش از دود
بسه عکس سیر اول در منازل	رود تا گردد او انسان کامل
کسی مرد تمام است کز تمامی	کند با خواجگی کار غلامی
پس آن گاهی که ببرید او مسافت	نهد حق بر سرش تاج خلافت
بقا می‌یابد او بعد از فنا باز	رود ز انجام ره دیگر به آغاز
شریعت را شعار خویش سازد	طریقت را دثار خویش سازد
به اخلاق حمیده گشته موصوف	به علم و زهد و تقوی بوده معروف
همه با او ولی او از همه دور	بسه زیر قبه‌های ستر، مستور ^۱

ایشان سیر و سلوک انسان مسافر کوی حق را از خودشناسی و خودسازی به مقام انسان کامل شدن که مظهر اخلاق حمیده و اوصاف و اسمای الهیته است، مطرح می‌نمایند.

ب) گزاره دوم: خودشناسی مقدمه ضروری خداشناسی و سیر از خود، بستر اصلی سیر به سوی خداست که طریق خودشناسی نزدیکترین راه معرفت به رب و کمالات انسانی و الهی و سعادت حقیقی است. چنانکه علامه در «رسالة الولاية» مرقوم داشته‌اند: «... أن معرفة الرب من طریق النفس، حیث كانت أقرب طریقاً و أتم نتیجه.»^۲ و در حدیث نبوی و علوی نیز وارد شده است که «من عرف نفسه، عرف ربه او فقد عرف ربه.»^۳ یا مرقوم داشته‌اند که «فقد تحصل أن النظر فی آیات الانفس، أنفس و أعلى قيمة و أنه هو المنتج لحقیقة المعرفة فحسب.»^۴ پس از دیدگاه علامه، خودشناسی نزدیکترین راه،

۱- شیخ محمود شبستری، گلشن راز، نشر اشراقیه، چاپ اول، ۱۳۶۸، صص ۳۲-۲۸.

۲- علامه سید محمد حسین طباطبایی، رسالة الولاية، پیشین، فصل چهارم.

۳- عمیون الحکم و المواعظ، ص ۴۳۰، مصباح الشریعه، ص ۱۳، تذکرة الموضوعات، ص ۱۱.

۴- علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۶، ص ۱۷۲.

کاملترین نتیجه دهنده (نتیجه بخش کامل و تمام)، گران‌بهارترین راه خداشناسی و خدایابی است که به تعبیر علامه آیت الله جوادی آملی، سه عنصر راه، رونده و هدف یا سالک، مسلک و مسلوک علیه مطرح‌اند که در طریق آفاقی هر سه از هم جدا و در طریق معرفت نفس حصولی و مفهومی راه و رونده یکی و هدف دیگری و در طریق معرفت نفس شهودی همه یکی خواهند شد، چه این که خدای سبحان «مشهود» هر چیزی و انسان سالک خودشناس شهودی است.^۱ و علامه معرفت نفس را اقرب طریق الی الله معرفی نموده‌اند^۲ که راه، رونده و هدف یکی خواهند بود اگر بر سبیل عرفان ناب و شهود خالص صورت پذیرد چنانکه مرقوم داشته‌اند: «و الشهید بمعنى الشاهد أو بمعنى المشهود و هو المناسب لسياق الآیه.»^۳

پس خودشناسی در افق اندیشه و شعاع بینش علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نسبت و مقایسه با خداشناسی و خداپرستی، «طریقت» دارد نه «موضوعیت» و مقدمه نیل به عبودیت و توحید کامل است که مرقوم داشته‌اند: «و تكون النفس طریقاً مسلوكاً و الله سبحانه هو الغایة التي یسلك الیها و أن الی ربك المنتهی.»^۴

ج) تمامی مشکلات و سقاوت‌گروری عملی و انحراف فکری و انحطاط اخلاقی یا به بیان دیگر ظلال در عرصه علم و عمل، معلول و مولود جهل به خویشتن و غفلت از خود است که انسان را به فسق، فجور و تدسیس نفس می‌کشاند، «قد خاب من دنها»^۵ یا خدافراموشی معلول خودفراموشی از یکسو و خودفراموشی علت خدافراموشی از سوی دیگر و با دو حیثیت خاص به خود می‌باشد که «و لا تكون کاذبین نسوا الله فانسیهم أنفسهم، اولئك هم الفاسقون»^۶

و در احادیث علوی آمده است که: «أعظم الجهل، جهل الانسان نفسه.»^۷ یا فرمود «عجبت لمن یجهل نفسه کیف یعرف ربه.»^۸ یا فرمود: «لا تجهل نفسك فأن الجاهل معرفة نفسه، جاهل کل شیء.»^۹

۱- آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۳، ص ۳۵۳، ج ۱۴، ص ۴۱، علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم، ج ۱، صص ۲۰۷ - ۱۹۵.

۲- علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولاية، پیشین، ص ۵۷، آیت الله جوادی آملی، علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم، ج ۱، ص ۲۰، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۲، ص ۹۰ - ۸۵.

۳- فضل/ ۵۳؛ علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۰۴.

۴- همان، صص ۱۹۴ - ۱۹۳.

۵- شمس/ ۱۹.

۶- حشر/ ۱۹.

۷- شرح الفرر و الدرر، ج ۲، ص ۳۸۷.

۸- همان، ج ۴، ص ۳۴۱.

۹- همان ج ۴، ص ۳۰۴.

د) خودشناسی سرمایه اصلی اصلاح نفس، اکمال وجودی خویشتن، تهذیب و تصفیة درون و در نتیجه دست‌مایة بنیادین ارتقای وجودی، اتساع وجودی و اوج‌گیری تا بارگاه قدس ربوبی، الهی شدن و رسیدن به مقام لقاء الله و عبودیت تامه در پرتو ولایت مطلقه است که علی‌الیه فرمود: «الکَیْس من عرف نفسه، أخلص أعماله»^۱ یا «أكثر الناس معرفة لنفسه أخوفهم لربّه»^۲ یا «من عرف نفسه، تجرّد»^۳، «من عرف نفسه جاهدا»^۴ «بنابر نقل تاریخی بر در معبد آپولو (Apollo) در شهر دلفی (Delphi) این حکم حک شده بود که «خود را بشناس.»^۵ و در پایان این فراز، بسیار نیکوست مطلبی را از استاد جوادی آملی بیاوریم که فرمود:

«مرحوم استاد علامه طباطبایی رحمته الله علیه با استمداد از این مبنا که ممکن است انسان حقیقت وجودی را بدون مشاهده قیّم و قیوم او مشاهده کند، می‌گویند: اگر کسی نفس خود را مشاهده کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد کرد و این بهترین راه برای ولایت و شهود جمال و جلال حقّ است. اگر انسان بخواهد خود را بنگرد، راهش آن است که به عجز و فقر خود پی ببرد و اگر به عجز و فقر خود پی برد، دیگر نه به خود متکی است، نه به دیگران و این راه را بدون توحید نمی‌توان طی کرد. بلکه راه ولایت اصولاً راه توحید است...»^۶

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این باره مرقوم داشته‌اند:

«کمال حقیقی هر ممکن الوجودی همان چیزی است که در او فانی گردد و کمال حقیقی برای انسان نیز همان مطلق شدن و رهایی از همه قیدها و در او فانی شدن است که البته برای انسان غیر از آن هیچ کمالی نمی‌باشد و همانا در برهان سابق گذشت که شهود انسان ذات خود را که عین ذات خود می‌باشد، در واقع شهود همه حقایق آن و حقیقت اخیرش می‌باشد و از آنجا که به تحقیق انسان فانی می‌گردد، پس انسان در عین فناى خود، شاهد خود نیز هست و اگر می‌خواهی بگو همان حقیقت او، همان شهود نفس خود می‌باشد. در حالیکه انسان فانی است...»^۷

«و قد مرّ فی البرهان السّابق أنّ شهود الانسان لذاته الذی هو عین ذاته شهود منه لجمیع

۱- همان، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۴۲۴.

۳- همان، ج ۵، ص ۱۷۲.

۴- همان، ج ۵، ص ۱۷۷.

۵- مصطفی ملکیان، راهی به رهایی، مؤسسه پژوهش نگاه معاصر، چاپ اول، ص ۲۱۱.

۶- شرحی به رساله الولاية علامه طباطبایی رحمته الله علیه، مجله «میراث جاویدان» سال دوم، شماره دوم، ص ۹۶.

۷- ر.ک: صادق حسن زاده، طریق عرفان، نشر بخشایش، چاپ اول، ۱۳۸۱ش، ص ۶۲.

حقاقتہ و لحقیقتہ الآخریة، و حیث إنَّہ فان، عند ذلك، فالانسان مشاهد فی عین فناہ. و ان شئت قلت: انَّ حقیقتہ ہی الشاہدۃ لنفسہا والانسان فان»^۱

و مرحوم علامہ در بحث فنا کہ دو عقیدہ وجود دارد، «فناى ذات و عین ثابت عارف و فناى صفات عارف بہ بقای عین ثابت»، تنها فناى صفات عارف را در ذات حقّ می پذیرند.^۲ استاد علامہ آیت اللہ حسن زادة آملی در این باره مرقوم داشته اند: «جزای فناى فى الله، بقای فى الله است.»^۳

عناصر اصلی و مؤلفه‌های محوری عرفان ناب در تفسیر المیزان

پس از تبیین و شناخت و بازشناسی اندیشه‌های عرفانی علامه در آثار و اثار وجودی‌اش به خصوص سراسر تفسیر متین المیزان بخوبی می‌توان دریافت که عناصر اصلی عرفان علامه عبارتند از:

- ۱- معرفت نفس، محاسبیت نفس و مراقبت نفس؛^۴
- ۲- عبودیت و بندگی خالصانه در اثر اعتقاد و اخلاق و عمل صالح؛^۵
- ۳- شریعت‌شناسی و شریعت محوری در همه مراتب و منازل سیر و سلوک؛^۶
- ۴- توحید مداری و وحدت گروی؛^۷
- ۵- فنا در حق اعم از فناء فعلی، صفاتی و ذاتی تا نیل به بقاء بالله؛^۸

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولاية، پیشین، فصل چهارم.

۲ - علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، صص ۳۴۳ - ۲۹۷، بحث تلمیذ و علامه پیرامون فنا و بقا؛ عرفان نظری، صص ۵۰۵ - ۵۰۴؛ سید یحیی یشربی، فلسفه عرفان، صص ۴۷۹ - ۴۱۷؛ سید یحیی یشربی، اله‌شناسی، ج ۱، صص ۲۳۳ - ۱۸۸ و ج ۲، صص ۲۷۸ - ۲۷۴.

۳ - علامه حسن زادة آملی، هزار و یک کلمه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۵، کلمه ۴۷۴، ص ۱۵۱.

۴ - بحث‌هایی از آن قبلاً مطرح شد و در شناخت بیشتر نسبت به آن رک: علامه سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، شیعه در اسلام، رساله الولاية.

۵ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، صص ۴۲۱ - ۳۰۳، ج ۶، صص ۳۷۴، ج ۱۰، صص ۱۷۶، ج ۲، صص ۱۷۲ و ۴۲۷، ج ۱۲، صص ۴۱، ج ۱۳، صص ۴۰ و ۵۳، ج ۱۵، صص ۲۰۲، ج ۹، صص ۳۷۹ و رساله الولاية، پیشین، فصل سوم و چهارم و پنجم.

۶ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولاية، پیشین، فصل اول و دوم، (فلسفی و برهانی)، فصل سوم تا پنجم (عرفانی و تفسیری) و المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۲، صص ۴۴۳ و ۴۴۴، ج ۸، صص ۴۸، ج ۱۲، صص ۱۹۹، ج ۱۵، صص ۴۱، ج ۵، صص ۳۵۰، ج ۱۸، صص ۱۶۵، ج ۳، صص ۱۶۲.

۷ - همان، ج ۱ صص ۴۰۸ - ۳۹۳، ج ۴، صص ۳۵۳، ج ۶ صص ۹۲ - ۸۶، ج ۱۰، صص ۵۰، ج ۷، صص ۸۶، ج ۱۱، صص ۲۷۷، ج ۱۲، صص ۱۲۷ و ۱۳۴ و ۲۱۵، ج ۱۴، صص ۲۷۸، ج ۱۷، صص ۲۵۸ و ۳۰۵، ج ۱۸، صص ۱۸۵، ج ۲۰، صص ۱۵۲.

۸ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولاية، پیشین، فصل پنجم، و المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، صص ۱۱۳، علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، صص ۲۹۷ - ۲۴۳.

عراقاء الله یا دیدار با خدا (وصال به محبوب و معبود)؛^۱

۷- ولایت مداری یا نیل به مقام ولایت مطلقه الهیه که ولایت الهی را حاکم و ساری در همه شؤون خلقت و شریعت و جاری در جمیع مراتب تکوین و تشریح و شامل همه ساحت‌های وجودی عالم و آدم دانستن و یافتن.^۲

و چون انسان سالک در اثر خودشناسی و تهذیب و تطهیر نفس به مقام عبودیت تامه الهی رسیده، تمامی اعمالش خالص و با وجهه الهی انجام می‌گیرد و در همه حالات و آنات، التزام عملی به شریعت داشته و ظاهر و باطن شریعت؛ یعنی طریقت را برای نیل به حقیقت که همانا لقای رب و بهشت دیدار با جمال جمیل حق سبحان قرار می‌دهد و در فرجام و انجام کار سلوکی اش، به مقام «ولایت» نایل می‌گردد. با توضیحی اجمالی از مقام «ولایت» به اشاراتی چند در تفسیر المیزان آن را پی می‌گیریم تا مقصود بالذات عارف؛ یعنی «ولئى الله» شدن و به «توحید صمدی» از راه «توحید معرفتی» رسیدن و «توحید وجودی» یافتن، کاملاً روشن گردد چه این که توحید و ولایت علامت سفرای الهی و کمال انسانهای کامل است و «وحده، وحده، وحده» شعار اصلی آنان در طی مقامات معنوی و فتوحات غیبی به شمار می‌رود که توحید فعل، صفات و ذات را مطرح می‌نماید.

پس «ولایت» یعنی سالک به جایی برسد که فانی در خدای سبحان گردد و همه عالم و آدم را تحت تدبیر و ولایت مطلقه حق سبحان مشاهده نماید و تمام هندسه هستی را بر معیار ولایت ساری خدای سبحان تفسیر نماید و همه چیز را تجلی ذات خداوند متعال و جلوه باری تعالی ببیند (وحدت شخصی وجود و وحدت شهود) که این حقیقت از راه شناخت شهودی نفس و فقرشناسی وجودی و عین الربط دیدن خود و ما سوای الهی به ذات خدای متعال ممکن و میسر است. چنانکه خداوند سبحان در قرآن فرمود: «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحمید»^۳ اگر چه ولایت به سه قسم است:

۱- ولایت عامه که با ربوبیت مطلقه الهی همراه است و همه موجودات را زیر پوشش قرار می‌دهد؛^۴

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۳، صص ۱۹۶ و ۱۹۵، ج ۸، صص ۳۶۴، ج ۱۷، صص ۴۰۴، ج ۲۰، صص ۱۴۳ - ۱۴۱.

۲ - همان، ج ۶، صص ۱۱ و ۱۲، ج ۱۰، صص ۸۸، ج ۱۹، صص ۳۱۵ - ۳۱۴، ج ۱۱، صص ۱۲۳ و ۲۴۹، ج ۱۰، صص ۸۸-۹۳.

۳ - سوره فاطر/ ۱۵ و نیز ر.ک: علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، صص ۳۴ - ۳۳، و رساله الولایه، فصل چهارم.

۴ - طه/ ۵۰.

۲- ولایت خاصّ که خدای متعال بر همه مؤمنان دارد؛^۱

۳- ولایت اخصّ که انبیا و اولیای الهی به این ولایت مشرف هستند.^۲

به هر تقدیر ولایتی که انسان سالک به آن نایل و واصل می‌گردد، از کمالات وجودی و اکتسابی اوست که در پرتو فیض و فضل الهی و موهبت خاصّه حقّ به آن دست می‌یابد و درحقیقت از رهگذر نسیمهای دلکش «رحمت خاصّه»^۳ و رایحه دل‌انگیز «هدایت خاصّه»^۴ و استعانت‌های اطمینان بخش «معیت خاصّه»^۵ حاصل می‌گردد و در آیات ۶۳ و ۶۴ سوره یونس، آیه ۱۰۱ سوره یوسف، و آیات ۳ و ۴ سوره طلاق، و... به ظهور تامّ و کامل رسیده است و ما از همین منظر، نیم‌نگاهی به آنها از افق دید علامه طباطبایی رحمه الله خواهیم داشت:

اشارات اول

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»^۶ که علامه به تبیین ایمان و مراتب آنها، تقوی و درجات آن و ترسیم ولایت عامّه، خاصّه و اخصّ پرداخته و در تفسیر «لَهُمُ الْبُشْرَى» مرقوم فرموده‌اند:

«خدای تعالی در این آیه شریفه اولیای خود را بشارتی اجمالی می‌دهد، بشارتی که در عین اجمالی بودن مایه روشنی چشم آنان است، حال اگر منظور از جمله «لَهُمُ الْبُشْرَى» انشای بشارت باشد «بشارت باد آنان را که...» در نتیجه معنایش این خواهد بود که این بشارت هم در دنیا برای آنان واقع می‌شود و هم در آخرت واقع خواهد شد. و اگر انشا نباشد و خبر باشد و خواسته باشد بفرماید «خدای تعالی بزودی اولیای خود را در دنیا و آخرت بشارت می‌دهد» و بعدها بشارت در دنیا و آخرت واقع می‌شود، ولی آیا آن نعمتی هم که بشارت آن را داده تنها در آخرت تحقق می‌یابد و یا هم در دنیا و هم در آخرت؟ آیه شریفه از آن ساکت است.»^۷

۱- بقره / ۲۵۷.

۲- اعراف / ۱۹۶.

۳- اعراف / ۴۵.

۴- عنکبوت / ۶۹.

۵- عنکبوت / ۶۹.

۶- یونس / ۶۳ و ۶۴.

۷- سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳، ج ۱۰ ص ۱۳۶.

اشارات دَوْم

«فاطر السموات و الارض انت و لئى فى الدنیا و الآخرة»^۱ علامه در تفسیر این آیه نیز به اصل ولایت الهیّه و توجه قلوب اولیای الهی و مخلصین از بندگان خاصّ خدای سبحان به مقام ولایت اشاره نموده و مرقوم داشته‌اند:

«و لذا بدأ به یوسف علیه السلام و هو من المخلصین فى ذکر ولایتہ فقال: «فاطر السموات و الارض، انت و لئى فى الدنیا و الآخرة» اى ائى تحت ولایتک التامه من غیر آن یكون لى صنع فى نفسى و استقلال فى ذاتى و صفاتى و افعالى أو املك لنفسى شیئاً من نفع أو ضرر أو موت أو حیات أو نشور.»^۲

و علامه نیز در یکی از اشعارشان سروده‌اند:

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتاده‌ام
او که می‌رفت، مرا هم به دل دریا برد
من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
دزه‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جلوه زمن نام و نشان یک جا برد^۳

اشارات سوم

«و من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله، فهو حسبه أن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شیء قدرًا»^۴

علامه طباطبایی رحمته الله در مبحث «تقوای الهی» و توکل بر خدای سبحان، راه وصل به تقوی و توکل که از خداشناسی و اوصاف و اسماءشناسی اش حاصل می‌گردد، به مقام ولایت اشاره کرده و رزق را به دو قسم ۱- رزق مادی ۲- رزق معنوی تقسیم نموده و حقیقت رزق را در رزق معنوی که انسان در اثر تکامل وجودی به آن نایل می‌گردد دانسته و مقوله ایمان، اخلاص، عمل صالح و مراتب و درجات آنها را بر اساس تشکیک پذیری آنها توضیح می‌دهند و مقام «ولایت الهی» را از آن بندگان شایسته و صالح خداوند به شمار می‌آورند که لازم است به آنها توجه جدی و عمیق و از سر تدبّر و تأمل گردد تا معارف انفسی به دست آید:

«من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب» این مفاد را به دست می‌دهد که

۱- یوسف / ۱۰۱.

۲- علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۹.

۳- سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، ص ۱۱.

۴- طلاق / ۳.

هر کس از خدا بترسد و به حقیقت معنای کلمه پروا داشته باشد - که البته چنین تقوائی حاصل نمی‌شود مگر با معرفت نسبت به خدا و اسماء و صفات او - و سپس به خاطر رعایت جانب او از محرمات و ترک واجبات - که لازمه آن این است که اراده نکند مگر فعل و ترکی را که او اراده کرده باشد و لازمه این هم آن است که اراده‌اش در اراده خدای تعالی مستهلک شده باشد - ...

و اما رزق معنویش را - که رزق حقیقی هم همانست، چون مایه حیات جان انسانی است و رزقی است فنا ناپذیر - بدون پیش‌بینی خود او می‌رساند، دلیلش این است که انسان نه از چنین رزقی آگاهی دارد و نه می‌داند که از چه راهی به وی می‌رسد. و کوتاه سخن این که: خدای سبحان که ولی و عهده‌دار سرپرستی بنده متوکل خویش است، او را از پرتگاه هلاکت بیرون می‌کشد و از طریقی که خود او پیش‌بینی آن را نمی‌کند، روزی می‌دهد و چنین بنده‌ای به خاطر این که بر خدای تعالی توکل کرده، و همه امور خود را به او واگذار نموده، هیچ چیز از کمال و از نعمت‌هایی را که قدرت به دست آوردن آن را در خود می‌بیند از دست نمی‌دهد... چنی مقامی تنها نصیب صالحین از اولیای این امت می‌شود، و اما افراد پایین‌تر یعنی افراد متوسط از اهل تقوی که درجات پایین‌تری از حیث معرفت و عمل دارند، از موهبت ولایت خدایی هم آن مقداری برخوردارند که با اخلاص ایمان و اعمال صالحشان مطابقت دارد و چنان نیست که هیچ بهره‌ای از این موهبت نداشته باشند، چگونه محروم باشند با این که خدای عز و جل فرموده: «والله ولی المؤمنین» و جای دیگر به طور مطلق فرموده: «والله ولی المتقین» آری همین که به دین حق متدین هستند، و این سنت حیات را پذیرفته، ورود و خروجشان در امور ناشی از اراده خدای تعالی است، خود تقوی الله و توکل بر او است، برای این که اینگونه افراد مؤمن و متقی اراده خدای تعالی را در جای اراده خودشان قرار داده‌اند. در نتیجه به همان مقدار از سعادت زندگی برخوردار می‌شوند، و خدای تعالی برایشان از هر ناملایمی مخرجی قرار می‌دهد، و از جایی که خود آنان به فکرشان نرسد روزیشان می‌دهد، و پرورده‌گارشان کافی ایشان است، و او به کار خود می‌رسد و اراده خود را به کرسی می‌نشانند، و چگونه چنین نباشد با این که او است که برای هر چیزی قدر و مقداری معین کرده است. و این مؤمنین از محرومیت

از سعادت هم آن مقدار سهم دارند که شرک در ایمان و عملشان رخنه کرده باشد.^۱

پس چند نکته ظریف در تفسیر آیه یاد شده وجود دارد:

۱- مراتب ایمان و تقوی (تشکیک پذیری ایمان، تقوی، توکل،...);

۲- راه وصول به تقوای الهی و دست یافتن به مراتب عالیة آن که شناخت خدای سبحان و

مراتب معرفت الهی است؛

۳- فنای سالک از حیث اراده در اراده خدای متعال به گونه‌ای که اراده نکند مگر آنچه را که

خداوند اراده نماید؛

۴- رزق الهی دو قسم است: رزق مادی و رزق معنوی که رزق حقیقی است؛

۵- ولایت الهی به عام، خاص و اخص تقسیم‌پذیر است که «اولیاء الله» تحت ولایت اخص الهی

قرار دارند.

اشارت چهارم

«فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً»^۲ علامه طباطبایی رحمته پس از

بحث از رحمت خاصه و نعمت خاصه که در اثر عبودیت الهی شامل حال بنده صالح خدا می‌شود، به

«نعمت باطنی» که همانا نبوت و ولایت است اشاره می‌نماید. چنان که نوشته‌اند:

«فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا»

هر نعمتی رحمتی است از ناحیه خدا به خلقش، لیکن بعضی از آنها در رحمت بودنش

اسباب عالم هستی واسطه است، مانند نعمتهای مادی ظاهری، و بعضی از آنها بدون واسطه

رحمت است، مانند نعمتهای باطنی از قبیل نبوت و ولایت و شعبه‌ها و مقامات آن. و از این

که رحمت را مقید به قید «من عندنا» نموده که می‌فهماند کسی دیگر غیر خدا در آن رحمت

دخالتی ندارد، فهمیده می‌شود که منظور از رحمت همان رحمت قسم دوم یعنی نعمتهای

باطنی است. و از آنجایی که ولایت مختص به ذات باری تعالی است همچنان که خودش

فرموده «فאלله هو الولی» ولی نبوت چنین نیست؛ زیرا غیر خدا از قبیل ملائکه کرام نیز در آن

دخالت داشته، وحی و امثال آن را انجام می‌دهند، لذا می‌توان گفت منظور از جمله «رحمة من

عندنا» که با نون عظمت (من عندنا) آورده شده و فرمود «من عندی - از ناحیه من» همان

نبوت است نه ولایت. و به همین بیان تفسیر آن کسی که کلمه مذکور را به نبوت معنا کرده تأیید می‌شود.

«و علمناه من لدنا علما» این علم نیز مانند رحمت علمی است که غیر خدا کسی در آن صنعی و دخالتی ندارد، و چیزی از قبیل حس و فکر در آن واسطه نیست. و خلاصه، از راه اکتساب و استدلال به دست نمی‌آید. دلیل بر این معنا جمله «من لدنا» است که می‌رساند منظور از آن علم، علم لدنی و غیر اکتسابی و مختص به اولیا است.^۱

و در این تفسیر نیز چند نکته موجود است که عبارتند از:

۱- رحمت الهی دو نوع است: رحمت عام و رحمت خاص.

۲- علم الهی نیز دو قسم است: علم حصولی و اکتسابی و علم شهودی و افاضی که به «علم

لدنی» موسوم است.

۳- نعمتهای باطنی الهی چون نعمت نبوت و ولایت به بتدگان خاص و اولیای الهی هبه و افاضه می‌گردد و این نعمتهای باطنی دارای شعب و مراتب مختلف هستند که به حسب مراتب وجودی اولیای الهی به آنها عنایت می‌شود.

اشارت پنجم

«رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذة وکیلاً»^۲ علامه در تفسیر این آیه نیز به توحید الهی و

توحید ربوبی و نیل به مقام وحدت حقّه حقیقیّه اشاره می‌نمایند و می‌نویسند:

«ولیکون قوله: ربک رب المشرق و المغرب و هو فی معنی رب العالم کله توطئة و

تمهیداً لقوله بعده «لا اله الا هو» یعلل به توحید الالهیه فان الالهیه هی العبودیه من فروع

الربوبیه الّتی هی الملک و التدبیر کما تقدم مراراً فهو تعالی لا اله الا هو لانه الرب وحده لا

رب الا هو»^۳

پس مقام توحید بر پایه الوهیت، ربوبیت و مقام عبودیت که از فروع ربوبیت است و همه آنها از بنیادهای معرفتی و عملی مقام ولایت الهیه به شمار می‌روند در آیه یاد شده است که مرحوم علامه در فرازی از نوشته‌هایش بر ظواهر و بواطن دین و ارتباط حقیقت به اعتبار دین و شریعت الهی

۱- همان، ج ۱۳، ص ۴۷۴.

۲- مزمل / ۹.

۳- علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۴۳.

اشاره نموده و می‌نویسند:

«...در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در روی انسان، مراتب کمال باطن خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می‌شود تردیدی نیست... مرتبه‌ای از ولایت یعنی انکشاف این واقعیت باطنی برای افراد دیگر غیر از امام نیز ممکن است و می‌توان بعضی از مراتب ولایت الهیه را با تلاش و کوشش به دست آورد.»^۱

پس ولایت مطلقه که از آن امام معصوم بوده و در اثر لیاقت ذاتی و استعداد فطری و از راه اختصاص الهی و اختیار ربانی به دست آورده وقتی تنزل یابد و به ولایت مقیده تبدیل گردد، از راه سعی، تلاش خالصانه، عارفانه و قرب الهی حاصل می‌گردد که مردان خدا و اولیای الهی از آن مقام «ولایت» برخوردار بوده‌اند و در کتاب «ظهور شیعه» نیز علامه آن را از راه خودشناسی، تجرد، خلوص و عمل صالح ممکن می‌داند.^۲ همه این حقایق و مراتب آنها در پرتو نبوت، امامت و ولایت الهی حاصل می‌گردد و به همین دلیل حصول همه مراتب اولیای خدا و شناخت اسرار و مقامات وجودی آنها و احاطه به مقامات عارفان و سالکان و اولیاء الله ممکن نیست چنانکه علامه در تتمه فصل پنجم رساله الولایه مرقوم داشته‌اند:

«مقامات الاولیاء و خاصه اسرارهم مع الله سبحانه حیث أن ولایة أمرهم لله سبحانه و قد فنت أسماؤهم و رسومهم فیه تعالی لا یمكن الاحاطة بها.»^۳

آغاز و انجام عرفان اسلامی در تفسیر المیزان

بنابر مطالب پیش گفته و با عنایت به پیش فرض‌های علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر و تحلیل عرفان باید دانست که عرفان؛ یعنی خداگونه شدن و بنده مخلص و عامل صالح گشتن، وجه الله و وجهه الهی را در تمامی حرکات، سکانات، قول و فعل خویش متبلور ساختن؛ یعنی خدای سبحان را از افق معرفت و محبت پرستیدن و التزام به واجبات و محرّمات الهی داشتن و در عین حال قرب الهی را جستجو کردن است که همانا از دیدگاه علامه در قرآن کریم، احادیث، روایات و سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام موجود و متجلی است و آغاز آن با درون‌نگری، خودشناسی، تهذیب نفس، طهارت باطن، نورانیت جان و استمرار آن در پرتو عبودیت الهی بر مدار و محور شریعت کامل

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، ظهور شیعه، انتشارات فقیه و السنه، ۱۳۶۰، صص ۱۴۱ - ۱۴۰.

۲ - همان، صص ۱۴۲ و ۱۴۵.

۳ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولایه، پیشین، فصل پنجم.

اسلام ناب و نهایت، انجام و فرجام آن شهود ربّ و لقای پروردگار است. پس در نمودار ذیل آغاز و انجام عرفان قرآنی ظهور می‌یابد: «الا الی الله تصیر الامور» و «الا اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»^۱

پس ولی خدا گشتن و بنده خالص و مخلص خدا شدن غایت عرفان حقیقی، نبوی و علوی است که در آن درد خدا و درد خلق خدا برای رضای خدا و درون‌گرایی و برون‌گرایی با هم اجتماع می‌یابند.

نتیجه‌گیری

پس از بحث و بررسی‌های اجمالی موضوع معرفت نفس در المیزان، اینک به این نتیجه می‌رسیم که قرآن، احادیث و روایات، خود منبع مستقل و اصیلی برای عرفان جامع خواهند بود و قرآن هم مبادی، مبانی و اصول عرفانی از توحید تا موحد را بخوبی تبیین کرد و هم دستور عمل‌های عرفانی و برنامه‌های سلوکی را به تمام و کمال تفسیر نموده و تحویل اهل کمال و استعداد‌های ذوقی و باطنی می‌دهد و از طرف دیگر ریاضت‌های معتدل و رهبانیت معقول و خلوت‌گزینی توأم با فکر، ذکر، سیر آفاقی و آنفسی را ترویج و مدار انجام واجبات و ترک محرمات قرار می‌دهد و شریعت را در همه مقامات عرفانی و سیر و سلوکی ضروری می‌شمارد و عرفان قرآنی و اهل بیتی راه ولایت؛ یعنی وصول به مقام شهود حق در عالم و آدم را بر روی همه آدمیان و طبقات و صنوف گشوده می‌داند و هر کس را طبق ظرفیت وجودی، تلاش، جهاد و اجتهادش از حقایق معنوی بهره‌مند می‌نماید و به احسن وجه، قرب، فنا، توحید، خلوص، صلوح و شهود را از رهگذر عبودیت و ولایت پیش روی ارباب سلوک و اصحاب صراط مستقیم الهی می‌نهد و شگرف و شگفت‌زا است که «المیزان» دریایی از عرفان ناب و صاحب لایه‌هایی از حقایق معنوی و معارف علمی و عملی آسمانی است، که هم روح و روحیه عرفانی و هم اندیشه و انگیزه عرفانی و روحانی علامه در شناخت، پژوهش، تحقیق و تدوین المیزان مؤثر بوده است و هم المیزان در غنای فرهنگ عرفانی و تعمیق اندیشه، اشراق، بینش و شهود عرفانی بسیار مؤثر است و شاید به جرأت بتوان گفت که علامه در تفسیر المیزان به نحو دلالت‌های بالمطابقه، بالتضمّن و بالاتزام و به شیوه عبارت و اشارت، احیاگر عرفان ناب اسلامی بوده است و این تحقیق مختصر نیز گامی برای فهم، شهود، استخراج، تصفیه، بازشناسی و باز پژوهی عرفان ناب علوی در آیینة المیزان است که باید به سیاحت در اقیانوس مؤاج معارف المیزان پرداخت و به غوص و غور در

اعماق بحر ژرفای معارف آن اهتمام ورزید تا به تفسیر و تأویل عرفان حقیقی دست یافت و عرفان آسمانی و ملکوتی را از تحریف اندیشه‌های لیبرالیستی و انگیزه‌های الحادگرایانه و افکار التقاطی و انگیخته‌های پلورالیستی و در نهایت از فرجام تلخ سکولاریستی نجات داد و عرفان خالص، توانمند، کارآمد، انسان‌ساز و انسانیت‌پرور را در پرتو آیات بیّنات قرآنی و ظلّ نورانی احادیث، روایات و اشعه‌های جان‌بخش سیره عملی معصومین علیهم‌السلام و ادعیه عالیة المضامین آن ذوات مقدّسه جستجو کرد و طرحی نو در انداخت و عرفانی کامل بر مشرب قرآن صامت و صاعد ارائه نمود، بمنّه و کرمه.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رواق اندیشه ۱۸

۷۰

مهرکت نفس در تفسیر

المیزان